

فصل چهارم

معاهده تیلسیت و اثرات آن در آسیا و اروپا

فتوحات ناپلئون در پروس شرقی، شکست روسها و معاهده تیلسیت برای انگلیسها حکم یک صاعقه را داشت و آنها را فوراً بخطر آتیه امپراطوری انگلستان متوجه نمود. در لندن و کلکته سیاسیون انگلیسی یکمرتبه بخیال افتادند و گفتند: «باید یک کاری کرد» و آن کار عبارت از این بود که مجدداً دربار طهران را بهر قیمتی شده بطرف انگلستان جلب نمایند.^۱ ولی دربار ایران این بار در تحت نفوذ ناپلئون قرار گرفته بود و مانند ژنرال گاردان مردی سیاسی و نظامی، در طهران با یک عده صاحب منصبان آرموده فرانسه مشغول تعلیم فنون نظامی اروپا بقشون شاهنشاه ایران بودند و قلاع و سرحدات آنها محکم میکردند.

در این تاریخ در اروپا پس از جنگ سختی که پیش از چند روز طول نکشید ناپلئون و الکساندر در وسط رودخانه نیمن یکدیگر را برادروار در آغوش گرفتند. این دگر بزرگترین خطری بود که برای انگلستان پیش آمد و هر گاه اندکی غفلت میشد ضررهای مادی و معنوی آن برای دولت انگلستان جبران ناپذیر بود.

همین موقع است که قرار حمله بهندوستان بین دو امپراطور معظم آن روز قطع و فصل شد که قشون دولتین در ایران بهم پیوسته باتفاق قشون ایران بهند برونند. **لوسین بناپارت**^۲ برادر امپراطور فرانسه برای نمایندگی مقیم دربار طهران معین گردید و هر دو امپراطور در این عقیده متفق شدند که در بهار آینده به متصرفات هندوستان انگلیس حمله کنند.

اما در این موقع هم دربار لندن و هم حکومت هندوستان هر دو از خواب غفلت بیدار شدند زیرا در این مدت تصور میشد که دیگر ایران از منطقه مبارزه اروپا خارج است. حال دیگر نه دربار لندن و نه حکومت هندوستان هیچ یک نمیتوانستند از نزدیک شدن به ایران خودداری کنند چونکه دو دولت مقتدر اروپائی با یک قوه آهنین مصمم بودند بمتصرفات آسیائی انگلستان حمله کنند و داشتند نفوذ و نیرنگهای سیاسی خودشان را در دربارهای ممالک آسیائی بسط میدادند. در این تاریخ **لرد مینتو** فرمانفرمای کل هندوستان نظر به خطراتی که از طرف ناپلئون و هم عهدهای او متوجه انگلستان شده بود از دربار لندن دستور داشت که با سلاطین بومی هندوستان بامدارا و مسالمت رفتار نماید و سعی کند هیچ نوع اختلافی در خود هندوستان پیش نیاید که باعث ضعف قدرت و نفوذ انگلستان گردد.

اما سیاست و اوضاع درهم و برهم آن روز اروپا او را مجبور نمود بسرحدات هندوستان هم متوجه شود. لرد مذکور ملاحظه مینمود که خطر هندوستان از شمال آن مملکت است و دسائس ناپلئون و الکساندر از آن طرف فقط میتواند زیان آور باشد و ممکن است یک قشون نیرومند فرانسه در تحت فرماندهی یکی از مارشالهای ناپلئون از ساحل رود سند تا کنار رود گنگ عزیمت و آنجا را تصرف نماید.

اتحاد ناپلئون و الکساندر برای اضمحلال و فناى امپراطوری انگلستان در شرق بود. دولت ایران نیز از این اتحاد امیدواری داشت و یقین میکرد ناپلئون طوری خواهند کرد که ایالات قفقاز و گرجستان بایران برگردد. در اینصورت ممکن بود بین روس و ایران نیز اتحاد و دوستی برقرار گردد، آنوقت خطر هند بمراتب نزدیکتر میشد. بنابر این جهت اینکه بتوان جلو این سیل عظیم را مسدود نمود لازم بود نمایندگان مختاری بممالک آسیائی بین سرحدات هندوستان و روسیه اعزام نمود و آنها را بهر عنوان و وسیله که بتوان بکار برد با دولت انگلیس همراه کرد.

تجربه بهترین استاد و معلم بشر میباشد. در سالهای اخیر قرن گذشته تجربه نشان داده بود که چگونه اقدامات حکومت هندوستان خطر افغانستان را از سر حکومت هندوستان انگلیس رفع نمود و **زمان شاه افغان** که اسباب وحشت هندوستان بود با دست دولت ایران عاجز و ذلیل گردید. اینک نیز موقع مناسبی بود که سلاطین این ممالک را بوسائلی که همیشه در ید قدرت انگلستان است بپرداری انگلستان جلب نمایند و هند را از خطر نجات دهند. سیاسیون هندوستان چنین استدلال مینمودند: - ما در اول قرن نوزدهم برای حفظ هندوستان از خطر ناپلئون از یک طرف و خطر افغانستان از طرف دیگر کوشیدیم و یک اتحاد صمیمانه بین خود و ایران بر ضد هر دو خطر ایجاد نمودیم و موفق شدیم. اینک باید سیاست ما این باشد در حالی که سعی میکنیم روابط دوستانه خود را مجدداً با آن مملکت برقرار کنیم در همان حال هم بکوشیم خودمان را برای مقابله با آن آماده کنیم و ممالک **افغانستان** و سند را بر علیه آن مسلح نمائیم و **سیخها** را که دوستان صمیمی ما میباشد برای جنگ با ایران حاضر کنیم.^۳

این استدلال و منطق سیاسیون آن روز هندوستان بود و روی همین دلایل نیز عمل مینمودند. **سرجان ملکم** بار دیگر مأمور دربار ایران گردید و یک اعتبار مالی فوقالعاده نیز باو داده شد تا بهر طریقی که صلاح میدانند بکار برد و دربار فتحعلی شاه را جلب کند.

جنرال الفین استون^۴ مأمور دربار افغانستان شد که با **شاه شجاع‌الملک** نوۀ **احمدخان درانی** طرح اتحاد و دوستی بریزد. مأمور دیگری نیز موسوم به **متکالف**^۵ اعازم مملکت سیخ‌ها شد و این سه مأمور سیاسی بطرف مقصد مأموریت خود اعازم گردیدند که در موقع خود بهر یک اشاره خواهد شد. فعلاً موضوع بر سر مأموریت سر جان ملکم است.

ملکم در بهار سال ۱۸۰۸ اعازم خلیج فارس گردید. از آنطرف چنانکه گفته شد دربار لندن نیز بخطرانی که بدان اشاره گردید متوجه شده دیگر مجال درنگ نبود بنابراین باعجله و شتاب مأمور سیاسی مخصوصی مستقیماً بدربار طهران روانه نمود. اگر چه هر دو مأمور سیاسی یک منظور داشته و یک سیاست را تعقیب مینمودند ولی رفتار آنها در ایران نسبت بهم قدری خصمانه بود که اسباب افتضاح شده و در انظار خودی و بیگانه خیلی غریب مینمود.

سرحارفورد جونس از طرف دربار لندن در اپریل ۱۸۰۸ در همانموقع که سرجان ملکم داشت اعازم ایران میگردید وارد بمبئی شد. ملکم رقیب دیگری در مقابل خود دید و این رقیب چون از طرف دربار لندن مأمور بود بی‌شبهه اعتبار او در انظار ایرانیان افزون‌تر مینمود. در همان تاریخ ملکم به فرمانفرمای کل هندوستان نامه‌ای نوشت و از آمدن او اظهار نگرانی میکند و میگوید: «با اطلاعی که باخلاق سرحار فورد جونس دارم یقین دارم آن درجه احترام را که مقتضی چنین مأمور سیاسی میباشد در آن مملکت نخواهد داشت و نمیتواند نماینده شایسته ملی ما در ایران باشد» و اصرار میکند که فرمانفرمای کل هندوستان از مأموریت او جلوگیری نماید.

فرمانفرمای کل هندوستان با نظریات سرجان ملکم موافقت نمود سرحارفورد جونس را در بمبئی متوقف داشت تا نتیجه مأموریت ملکم معلوم گردد.

سر جان ملکم در دهم ماه مارس ۱۸۰۸ وارد بوشهر گردید. در هیجدهم همان ماه راپرت میدهد:

من در همه جا با پذیرائی شایانی استقبال شدم و فوق‌العاده طرف توجه خاص و عام گشتم و بوسیله یک منبع مطلعی مسبوق شدم که ورود من در دربار شاهنشاه ایران هم تأثیر خوبی بخشیده و اسباب رضایت خاطر همایونی از این مسافرت من فراهم گشته است. پیشرفت فوق‌العاده‌ای که فرانسوی‌ها در مساعدت با ایران حاصل نموده‌اند و هر روز جلوتر میروند مرا وادار میکند که مأموریت خود را باسرع اوقات انجام دهم و من از کامیابی خود اطمینان کامل دارم. در هر حال من سعی نموده و خواهم فهمید مقاما ما تا چه درجه است و چه باید بکنیم. هر گاه من نتوانم دربار ایران را از خواب غفلت بیدار کنم اقلاً اسباب حسادت دوستان تازه آنها را فراهم خواهم نمود. فردا **کاپیتان پاسلی**^۶ را بدربار شاهنشاه ایران روانه خواهم نمود. ظاهراً حامل یک مراسله از جانب من بهادشاه ایران است ولی در باطن تعلیمات دارد که تحقیقات عمیقی بکند. من مکنونات خاطر خود را کاملاً باو تعلیم داده‌ام. هر گاه سواد آن را ملاحظه فرمائید موافقت خواهید فرمود که دستورهای ما موافق با اوضاع میباشد. من سعی نموده‌ام ملایمت و میانه‌روی را با یک روش مخصوص بدربار ایران توصیه کنم و عبارتی بکار برده‌ام که دربار شاه را عصبانی نخواهد کرد ولی آنها را از خطر نزدیک شدن بفرانسویها آگاه گردانیده‌ام. کاپیتان پاسلی در بیستم ماه جون بطهران خواهد رسید و در پانزدهم جولای من میتوانم یک اطلاعات رضایت‌بخش‌تری از موفقیت‌های او بشما بدهم.^۷

در اینجا خوب پیداست که سر جان ملکم نسبت بعملیات خود خیلی خوشبین بوده ولی این نکته را فراموش نموده بود که دربار ایران و شهریار آن از انگلیسها در سر بی‌مهری و نقض عهد آنها رنجیده خاطر بلکه ظنین شده بودند که چرا با داشتن یک عهدنامه تعرضی و دفاعی بین دولتین ایران و انگلیس در موقع حمله روسها همراهی نکردند. بهمین دلیل شهریار ایران از انگلیسها مأیوس بود و اینکه نماینده سیاسی ناپلئون با عده زیادی صاحب منصبان لایق مشغول احیای قشون ایران بودند. با این حال آمدن ملکم بوشهر با حسن ظنیکه شاه بفرانسویها داشت چه تأثیری میتوانست در دربار طهران داشته باشد؟...

ملکم در این کاغذ که بشاه نوشته بود پیشنهاد کرده بود پادشاه ایران عذر فرانسویها را از دربار خود بخواهد و از نو با دولت انگلیس عقد دوستی و اتحاد ببندد ولی از آنطرف فرانسویها عملاً نشان میدادند چه خدماتی دارند بهادشاه ایران انجام میدهند چیزی که ملکم را بیشتر امیدوار مینمود همراه داشتن پیشکشی‌های فراوان جهت درباریان ایران بوده و یک اعتبار مالی بی‌اندازه زیاد برای پیش بردن سیاست دولت انگلیس، ولی در این هنگام هیچ مؤثر نشد چونکه وعده‌های ناپلئون و عمال او در انظار ایرانیها بمراتب عالی‌تر و مفیدتر مینمود.

کاپیتان پاسلی نتوانست خود را بدربار ایران برساند و در شیراز از رفتن او بطهران جلوگیری نمودند و باو علناً اظهار داشتند هر گاه مطلبی دارد بفرمانفرمای فارس ابراز نماید و طبق دستوریکه از طهران رسید تعلیمات داد بودند که نمایندگان انگلیس را سرگرم کنند و از مطالب آنها اطلاع حاصل نمایند.

در مکتوبیکه کاپیتان پاسلی بملکم مینویسد گوید: «روابط فرانسویها با ایران فوق‌العاده محکم و مافوق آن است که ما تصور مینمائیم. دوستی آنها روی دشمنی با ما ایجاد شده و چنین بنظر میرسد که دوستی و مودت ایران با فرانسه روی یک شالوده محکمی گذاشته شده است که ما از باطن آن بکلی بی‌اطلاع میباشیم».

مخالفت دولت ایران با ورود سر جان ملکم بخاک ایران و جلوگیری از فرستاده او که از شیراز فراتر نرود باعث رنجش سر جان ملکم گردید. بنابراین در ۱۲ ماه جولای بوشهر و خلیج فارس را ترک نموده و به کلکته مراجعت کرد تا پیشنهادهای خود را بفرمانفرمای کل هندوستان اطلاع دهد ولی کاپیتان پاسلی را بجای خود در بوشهر باقی گذاشت. پس از چندی او نیز مجبور شد بهندوستان مراجعت کند.

سر جان ملکم در این مسافرت قریب به بیست لک روپیه که معادل یکصد و سی و سه هزار لیره میباشد مصرف نمود^۸ و با این حال اجازه ورود بخاک ایران باو داده نشد و در نهایت غیظ و غضب مراجعت نمود. با اینکه دربار ایران نسبت بدوستی انگلیس اظهار میل مینمود با این حال نه بزور طلا و نه بوسیله نیرنگهای سیاسی انگلیسها نتوانستند نتیجه بگیرند زیرا که

فرانسوی‌ها در دربار ایران قدرت و نفوذ فوق‌العاده بهم زده بودند و خدماتیکه انجام میدادند دربار شاه را مفتون کرده بود. صاحب‌منصبان ناپلئون قشون ایران را صمیمانه فنون نظامی می‌آموختند، برای آنها توپهای صحرانی و قلعه‌کوب میریختند، قلاع و سرحدات ایران را محکم مینمودند و یک رشته قلاع سرحدی از روی اصول مهندسی نظامی در سرحدات شمالی میساختند و همه آنها را با میل و شعف تمام برای دولت ایران انجام میدادند. این بود که در این تاریخ نه مهارت ملکم و نه طلای خزانه هندوستان هیچ یک آن قدرت را نداشت که فرانسویها را از دربار ایران دور کند.

همینکه ملکم از مسافرت دست خالی خود مراجعت نمود لرد میتو فرمانفرمای هند حکم کرد اینک نوبت سر حارفرورد جونس مییاشد که بایران رفته بخت خود را بیازماید و امر شد بدون تأخیر حرکت کند ولی کاپیتان ملکم باز رأی فرمانفرمای هندوستان را از فرستادن سر حارفرورد جونس زده و عقیده داشت باید این بار مسلحانه رفت و سواحل خلیج فارس را تصرف نمود و دولت ایران را مجبور کرد که فرانسویها را از طهران و ایران اخراج کند. اما این کاغذ ثانی به لرد میتو نرسید یعنی وقتی رسید که سر حارفرورد جونس از بمبئی حرکت نموده بود و برگرداندن او دیگر امکان نداشت.

لرد میتو فرمانفرمای هندوستان با نظریات سرجان ملکم موافق بود که باید در ایران قوای نظامی بکار برد تا به نتیجه رسید ولی از آنطرف سر حارفرورد جونس در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۸ از بمبئی حرکت نموده در ۱۴ اکتبر وارد بوشهر گردید.

در این موقع که شاه نسبت بوعده‌های ناپلئون ظنین شده بود حضور سر حارفرورد جونس در خاک ایران کافی بود که افکار دربار ایران را نسبت به فرانسویها متزلزل کند و نماینده بااستعداد انگلستان توانست بشاه و درباریان او حالی کند که منافع ایران از طرف دوستان دولت روس هرگز تأمین نخواهد گردید بلکه تأمین آنها بواسطه نزدیکی با انگلیسها انجام خواهد گرفت که دشمن فعلی دولت روس میباشند.

سر حارفرورد جونس گوید:

«من با هر یک از درباریان که مکاتبه نمودم آنها را بدوستی دولت انگلیس بی‌اندازه نزدیک دیدم.»

مسافرت نماینده دولت انگلیس در این موقع بدربار ایران نه تنها نمایندگان سیاسی فرانسه را از ایران و دربار آن دور نمود بلکه سیاست آنها را هم در ایران از بین برد. نفوذ سیاسی و نظامی فرانسه با نزدیک شدن سر حارفرورد جونس رو بزوال رفت. پادشاه ایران هم چنین حالی نمودند که هر گاه قشون فرانسه از ایران عبور نموده به هند برود دیگر آن قشون ایران را ترک نخواهد کرد.^{۱۹}

اینک باید بسفرنامه **موریر**^{۱۰} معروف که خود نیز یکی از همراهان سر حارفرورد جونس بود مراجعه نمود.

موریر گوید:

«در چهاردهم اکتبر ۱۸۰۸ در ساعت ۳ در بندر بوشهر لنگ انداختیم. یکی از کشتی‌های جنگی کمپانی و یک کشتی تجارتهی در آن بندر لنگر انداخته بودند. در اینجا مطلع شدیم که **مستر بروس**^{۱۱} نماینده کمپانی در این شهر مییاشد. وزیر مختار فوق‌العاده دولت انگلیس فوراً یک کاغذ باو نوشته او را حاضر نمود. ما با دوربین نگاه میکردیم و محل او را میدیدیم. همینکه کاغذ باو رسید فوراً سوار اسب شده بطرف ساحل روان شد و طولی نکشید که خود را بکشتی ما رسانید.

اولین موضوعی که بما اطلاع داد از فوت پادشاه ما بود و اظهار کرد این نوع خبرها را فرانسویها به نفع خود در ایران و عثمانی انتشار میدهند ولی حقیقت ندارد.

سر حارفرورد جونس کاغذی را که جزئیات پذیرائی که باید از طرف شیخ بوشهر بعمل آید در آن نوشته شده بود به نماینده کمپانی تسلیم نمود و ضمناً هم زبانی اظهار کرد چه تشریفات باید در وقت ورود بخشکی بعمل بیاید که در خور شأن و مقام سفیر فوق‌العاده پادشاه انگلستان باشد و باید شیخ را مسئول قضایا و پیش‌آمدها نمود تا اینکه تصمیم دولت ایران معلوم گردد.

مستر بروس بسفیر اطمینان داد که شیخ کاملاً موافق خواهد بود و بکشتی آمده خوش آمد خواهد گفت و قرار شد روز دیگر در ساعت ده صبح شیخ بوشهر بدیدن سفیر فوق‌العاده بکشتی در آید. روز دیگر مشاهده میشد شیخ با همراهان خود در یک قایق بطرف کشتی روان است و با مساعدت ملاحان ما بکشتی در آمد و با احترام او پنج تیر توپ شلیک شد، در صورتیکه رسم است فقط سه تیر شلیک می‌کنند. ما برای احترام فوق‌العاده پنج تیر توپ شلیک نمودیم.

ملاحان ما همه در تحت سلاح بودند و کشتی‌ها از هر حیث خوب آراسته و تمیز و پاک بود بطوری که اسباب تعجب شیخ و همراهان او گردید. کاپیتان کشتی ما شیخ را با احترام تمام پذیرفت و او را باطاق سفیر هدایت نمود. عرشه کشتی ما فوراً از همراهان شیخ مملو شد چونکه شیخ با تمام معروفین شهر و تجار عمده آمده بود و از پذیرائی ما معلوم بود که همه خوشحال میباشند. سفیر ما عده زیادی را در آن میان شناخت که قبلاً با آنها آشنا بوده است.

در این موقع صحبت همه از کلیات بود و سفیر ما از ایام گذشته یاد مینمود که در این صفحات آمد و شد داشته است.

سفیر ما وقتیکه جوان بوده با شیخ آشنائی داشته. اینک در صورت شیخ هم از آثار شباب چیزی باقی نبود. قد او خمیده و خیلی شکسته و فرسوده شده بود.

پس از تعارفات قرار شد ما باتفاق شیخ بوشهر بخشکی پیاده شویم و همین طور عمل شد. وقتیکه بخشکی رسیدیم پانزده تیر توپ شلیک شد و این برای سلام سفیر بود.

در محل پیاده شدن عده زیادی از سکنه جمع شده بودند و شیخ بوشهر تمام نظامیهای شهر را برای پیاده شدن و احترام ما در ساحل حاضر نموده بود. وقتیکه از ساحل بطرف منزل راه افتادیم تمام جمعیت با ما حرکت کرده و چنان گرد و خاکی بلند شد که اروپائی از آسیایی فرق داده نمیشد.

ما بمنزل شیخ رسیدیم و در آنجا توقف نمودیم. برا ما شربت، قهوه و قلیان آوردند. پس از آن سوار اسبان شده بمنزل مستر بروس نماینده کمپانی شرقی انگلیس رفتیم.

روز دیگر نوشتجات خود را برای هندوستان و اروپا نوشته بکشتی دادیم و کشتی حرکت نموده بطرف بمبئی رهسپار شد.»

در موقعیکه سفیر فوق‌العاده دولت انگلیس در بوشهر بود **محمدخان نسقچی‌باشی** از طرف والی فارس مأمور بود که شیخ بوشهر را گرفته بشیراز ببرد و شیخ گرفتار شد. انگلیسهای بوشهر از گرفتاری شیخ فوق‌العاده وحشت نمودند و پیش محمدخان فرستاده از او تأمین خواستند. او نیز جارچی فرستاده در کوچه و بازار بوشهر بسکنه اطلاع داد که احدی متعرض انگلیسها نشود. جارچی جار میزد «وای بحال کسیکه بانگلیسها و یا بکسان آنها کوچکتین صدمه را برساند»^[۱۲]

سفیر فوق‌العاده دولت انگلیس بعد از ورود ببوشهر بنای مکاتبه را با فرمانفرمای فارس و صدراعظم ایران گذاشت و کاغذی به **جعفر علی خان** وکیل سیاسی انگلیس مقیم شیراز نوشت و کاغذ فرمانفرمای فارس را با کاغذ **نصرالله خان** وزیر **شاهزاده حسینعلی میرزا** جوف آن گذاشته و کاغذ صدراعظم را هم مستقیماً بطهران روانه نمود.

مطلب این کاغذها این بود که من سفیر فوق‌العاده دولت انگلیستان میباشم. اینک وارد شهر بوشهر شده می‌خواهم اتحاد و دوستی سابق که بین دولتین برقرار بود محکم نمایم.^[۱۳]

در اثر این مکاتبات در ۱۲ نوامبر بما خبر رسید که یک نفر مهماندار از طرف پادشاه ایران تعیین گردیده که ما را بطهران ببرد. این شخص **محمد حسن خان** نام داشت. وقتیکه خبر رسیدن او به بوشهر رسید من (موریر) با مستر بروس و **دکتر جوکس**^[۱۴] و یک اسکورت ده نفری و پنج نفر شاطر باستقبال او رفتیم و در راه باو رسیده باتفاق ببوشهر مراجعت نمودیم. محمد حسن خان بدیدن سفیر فوق‌العاده آمد. سفیر از شاهزاده حسینعلی‌میرزا والی فارس و وزیر او احوال‌پرسی نمود و بخود او هم مهربانی کرد.

روز دیگر سفیر مرا ببازدید محمد حسن خان مهماندار فرستاد.

روز ۲۱ نوامبر **محمد حسن خان قره‌گولو** بدیدن سفیر آمد. بعد از تعارفات زیاد باطاق خلوت رفتند و قریب چهار ساعت با هم مذاکره مینمودند. بعد از آن هم جدا شده محمد حسن خان بطرف شیراز رفت و این مذاکرات رضایت بخش بود. شب در هنگام شام بما امر داد که حاضر باشیم بطرف طهران حرکت کنیم.

از جعفر خان، وکیل دولت انگلستان در شیراز کاغذ رسید که عنقریب مهماندار برای آوردن سفیر معین خواهد گردید و در ضمن راپرت داده بود که روسها جنگ را ادامه میدهند و جنرال گاردان چهار نفر به نزد روسها روانه نمود که جنگ را متارکه کنند ولی روسها جواب دادند که حکم دارند جنگ را ادامه دهند و این پیش‌آمد باعث شده که فرانسویها از نظر شاه افتاده‌اند و دیگر در دربار ایران نفوذ ندارند.

مهماندار تازه‌ای که در این کاغذ اشاره شده بود **محمدزکی خان نوری** است که در دربار طرف توجه مییابد.

مهماندار ما محمد زکی خان در دهم دسامبر ۱۸۰۸ وارد بوشهر گردید و حرکت ما را بروز ۱۷ دسامبر معین نمودند. روز شانزدهم سفیر راپرت‌های خود را توسط کشتی برای حکومت هندوستان روانه نمود و بوسیله کشتی دیگر کاغذهای خود را که باید مستقیماً بلندن بفرستند ارسال داشت. روز ۱۷ سفیر اسب خود را سوار شده از بوشهر حرکت نمودیم. برای اینکه یک شوری هم در مردم **بوشهر** تولید شود به منجم بوشهر قبلاً گفته بودیم که ساعت نیک را برای ما اختیار کند. منجم ساعت ۱۱ صبح را معین نمود. ما هم در همانساعت حرکت نمودیم.^[۱۵]

همراهان سفیر فوق‌العاده دولت انگلیس در بوشهر **مستر شریدیان**^[۱۶]، **مستر بروس** و **کاپیتان سدرلند**^[۱۷] و **کورنت ویلوی**^[۱۸] و **دکتر جوکس** (من) **موریر** (و دو نفر نوکر از اهل سویس و یک خیاط پرتغالی و شش نفر هندی و عده نوکرهای ایرانی بودند).

روز ۳۰ ماه دسامبر ورود ما را بشیراز معین نموده بودند. تمام همراهان سفیر همه لباس رسمی خودشان را در بر نمودند. خود سفیر فوق‌العاده در لباس درازی بود که از شال درست میکنند با یقه پوست سمور که فقط در ایران لباس شاهزادگان مییابد. در آن روز سفیر این لباس را پوشیده بود که اهمیت مقام او را در انظار نشان بدهد. در ساعت ده ما از چادرهای خود سوار شدیم. تمام قشون بهترین لباس خودشان را پوشیده بودند. مهماندار ما با مهارت سواران ایرانی را فرمان میداد و جلو راه ما خوب باز و صاف بود.

در دو میلی شهر نجبا و معروفین شهر باستقبال ما آمده بودند و ما به آنها معرفی شدیم.»

موریر ورود بشهر شیراز را مفصلاً شرح میدهد که چگونه اعیان و اشراف و تجار و سکنه شهر از آنها پذیرائی نمودند و باشکوه تمام آنها را در منزلیکه قبلاً برای ایشان تهیه شده بود جای دادند و از هر طرف بره و شیرینی و میوه زیاد برای سفیر تعارف فرستادند.

موریر گوید بقدری این هدایا زیاد بود که ما بطور فراوان آنها را بین تمام نوکرهای خود تقسیم نمودیم.

در ۳۱ دسامبر ۱۸۰۸ **نصرالله خان** وزیر شیراز با تمام اعیان شیراز بدیدن سفیر فوق‌العاده آمدند. بعد از تعارف و خوش‌آمد قرار شد در ظرف مدت یک هفته ما عازم طهران شویم.

روز اول ژانویه ۱۸۰۹ معین شده بود که سفیر بدیدن شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس برود. آن روز باتفاق مهماندار و همراهان سفیر و گارد مستحفظ بدیدن شاهزاده رفتیم. تقریباً در ۳۰ قدم بخانه مانده سفیر و همراهان او از اسب پیاده شدند و پیاده راه افتادیم. نزدیک در **بیرامعلی خان قاجار** ایشیک آقاسی» بسفیر خوش‌آمد گفت و جلو افتاد و سفیر را هدایت نمود تا نزدیک اطاق شاهزاده رسیدیم که آنجا را دیوانخانه مینامند. شاهزاده در شاه‌نشین جلوس نموده بود و بدو متکا تکیه داشت. وقتیکه وارد حیاط دیوانخانه شدیم بیرامعلی خان ایستاد و تعظیم بلندی کرد. سفیر فوق‌العاده و همراهان او همه تعظیم نموده و کلاه‌های خودشان را برداشته و ما داخل اطاق شدیم. چهار مرتبه تعظیم تکرار شد. در تمام این مدت شاهزاده هیچ حرکت ننمود و باماها نگاه میکرد. همینطور جلو رفتیم تا حضور شاهزاده. بعد شاهزاده اشاره نمود و سفیر نشست. ما همه در جائیکه معین شده بود قرار گرفتیم. بعد شاهزاده با صدای بلند گفت خوش آمدید و نصرالله خان وکیل همین کلمات را تکرار نمود و سفیر تشکر کرد. بعد شاهزاده داخل صحبت شد و گفت اتحاد دولتین چقدر مفید میباشد و اعلیحضرت پدر من نهایت درجه انتظار را دارند که سفیر زودتر بطهران برود. بعد قلیان آوردند دنبال آن قهوه بعد دوباره قلیان، پس از آن اجازه خواسته برخاستیم و تعظیم نموده خارج شدیم.

شب را مهمان نصرالله خان وزیر بودیم وعده‌ای هم از اعیان و اشراف حضور داشتند همینکه با هم نشستیم بازی‌ها شروع شد. اول ریسمان‌باز شروع کرد بعد بازیهای دیگر سازنده و آوازه خوان هم مشغول زدن کمانچه و خواندن بودند و انواع و اقسام بازیها نمودند تا نزدیک صبح. بعد از آن آتشبازی شروع شد.

موریر شرح مفصلی راجع باین مهمانی می‌نویسد که ذکر آن باعث طول کلام است از جمله گوید:

«در شیراز پذیرائی کاملی از سفیر انگلیس نمودند و هر شب مهمان یکی از رجال دولت بود تا روز ۱۳ ژانویه که در آن روز سفیر را با جلال و شکوه تا مسافت زیادی دور از شهر بدرقه نموده روانه اصفهان نمودند.

در ورود به اصفهان نیز از سفیر پذیرائی خوبی بعمل آمد. تا یک فرسخی شهر مردم به استقبال رفته بودند و در نزدیکی شهر از طرف خلیفه ارامنه یک عده کشیش در لباسهای سرخ باستقبال آمده بودند ولی تا نزدیکی شهر از حاکم خبری نرسید. حوصله سفیر تنگ شده و اظهار کرد هیچ استقبالی را اگر حاکم شهر رأس آن نباشد قبول نخواهم نمود.

وقتیکه بکنار زاینده‌رود رسیدیم جای باصفائی بود و در آنجا یک چادر عالی از طرف حکومت برای ورود سفیر بر پا کرده بودند ولی سفیر در آنجا پیاده نشد و اظهار کرد هر گاه حاکم باستقبال نیاید پیاده نخواهد شد و از چادر حاکم گذشته بطرف چادر خود روان شد. این رفتار سفیر اثر خود را بخشید و فوری حاکم جلو آمده ما را بر گرداند. ما هم برگشتیم و پیاده شدیم. بعد از تعارفات معمولی باتفاق سواران از کنار زاینده رود راه افتادیم. در راه ما شنیدیم که حاکم دستور داده ما را در اصفهان نگاهدارد تا دستور ثانی از طهران برسد. همینطور هم بود و همچنین بیکلریکی در راه بما اظهار کرد که شاه حکم کرده سفیر فوق‌العاده انگلیس در اصفهان توقف کند و چند روزی اطراف و نواحی اصفهان را تماشا نماید. روز بعد از ورود ما باصفهان چاپار از طهران رسید و جواب مراسلات ما را آورد.

در هفتم ماه فوریه ۱۸۰۹ ما از اصفهان از راه کاشان-قم بطرف طهران حرکت کردیم. در حوض سلطان از طرف شاه بسفیر کاغذی رسید و در آن از اطلاعاتی که سفیر انگلیس بشاه داده بود اظهار خوشوقتی شده و نوشته بود از مزده شکست دشمن عمومی ما در استانبول بسیار مشعوف شدم و تأکید کرده بودم سفیر خود را زودتر به طهران برساند.

همینکه ما نزدیک طهران میشدیم مستقبلین زیاد میشدند. مهمترین آنها **نوروزخان** یکی از منسوبین شاه بود و جمعیت زیادی برای دیدن سفیر بیرون دروازه آمده بودند. ما وارد شهر طهران شدیم و در خانه **حاجی محمدحسین خان** وزیر دوم مملکت منزل نمودیم»^{۱۹}

نگارنده تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ‌التواریخ جزء وقایع سال ۱۲۲۳ هجری در باب ورود سر هرفورد جنس مینگارد،

«بعد از بیرون شدن غاردان از قبل شهریار ایران حکم رفت تا سر هرفورد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در ۲۸ ذی‌حجه وارد شهر طهران کردند و نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانه حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله فرود آورده و پس از دو روز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و نامه پادشاه انگلیز را پیش داشت. یک قطعه الماس که بیست و پنج هزار تومان بهای آن بود بعد از فتح‌نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامه دولت انگلیز را باز نمود مشعر بر اینکه چندانکه با مبارزت روسیه زور و زر بکار آید خودداری نخواهیم کرد. بالجمله سر هرفورد جنس مورد اشفاق و الطاف ملوکانه شده آسایش گرفت. آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محارست و مضاربت با روسیان **میرزا بزرگ قائم‌مقام** وزارت کبری را فرمان کرد تا از علماء اثنی‌عشریه طلب فتوی کند و او **حاجی ملابافر سلماسی** و **صدرالدین محمد تبریزی** را برای کشف این مسئله روانه خدمت **شیخ جعفر نجفی** و **آقا سیدعلی اصفهانی** و **میرزا ابوالقاسم جیلانی** نمود تا در عتبات عالیات و دارالایمان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعلماء کاشان و اصفهان مکاتب کرد. بالجمله جناب **حاجی ملااحمد نراقی کاشانی** که فحل فضلاء ایران بود و **شیخ جعفر** و **آقا سیدعلی** و **میرزا ابوالقاسم** و **حاجی میرمحمدحسین سلطان‌العلماء** امام جمعه اصفهان و **ملا علی‌اکبر اصفهانی** و دیگر علما و فقهای ممالک محروسه هر یک رساله نگاشته و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی‌سبیل‌الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن‌داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قائم‌مقام این مکاتب را مأخوذ و مرتب کرده رساله جهادیه نام نهاد».

مرحوم اعتمادالسلطنه در جلد اول کتاب مرآت‌البلدان در صفحه ۵۳۲ در باب حضور رفتن سرهار فورد جونس که از سفرنامه موریر ترجمه نموده است چنین مینگارد:

«خلاصه تشریفاتی که از برای سفیر انگلیس روز پذیرائی او قرار دادند از اینقرار بود: - قبل از حرکت از منزل جوراب‌های بلند از ماهوت سرخ برای ما با کفش ساعری پاشنه بلندی مهیا کردند (غرض از جوراب‌های بلند چاقچوری است که اهل سلام میپوشیدند - موریر گوید) وقت ظهر از منزل حرکت کرده بقصد عمارت سلطنتی براه افتادیم. هدایاییکه ایلچی حامل بر روی پارچه اطلس سفیدی که در مجموعه طلائی پهن کرده بودند چیده و تفصیل هدایا این است - صورت پادشاه انگلیس بطور نشان که دورنشان را بالماسهای برلیان ترصیع کرده بودند و یک الماس بود بوزن شصت و یک قیراط که بیست هزار تومان آنرا قیمت کرده بودند.

یک انفیه دان عاج که بالای آن صورت عمارت **ویندزر**^{۲۲۱} که از عمارات سلطنتی انگلیس و در حوالی لندن است منبت شده بود و نیز جعبه از چوب که جنگ **ترافالگار**^{۲۲۱} را در قاپاق آن منبت کرده بودند و تریاک‌دان مزوق^{۲۲۲} بود.

نامه پادشاه انگلیس را که در یک قاب تیماج آبی رنگ بود با هدایا در تخت روانیکه حاضر کرده بودند گذاشتیم و بترتیبی که ذکر میشود براه افتادیم. فراشهای شاهی جلو، یدکهای خود ایلچی بعد، دنبال آنها یکدسته سوار ایرانی با شمشیرهای از غلاف کشیده، بعد از آنها شیپورچی انگلیس که با ما بود، بعد چهار نفر سوار انگلیسی که همراه داشتیم، بعد از شیپورچی تخت‌روانیکه در او نامه و هدایا بود، بعد از آن چند سواره ایرانی با شمشیرهای برهنه و فراشهای سفارت که ایرانی بودند و لباسهای ماهوت سرخ براق‌دار پوشیده بودند. بعد سفیر، پشت سر او اجزاء سفارت، بعد از آنها یکدسته سواره ایرانی. باین ترتیب از کوچه‌های تنگ پرگل عبور کردیم. در دو طرف کوچه جمعی برای تماشای ما ایستاده بودند. بمیدان بزرگی که ورای میدان ارک است وارد شدیم. در دو طرف مدخل میدان یک شیر و یک خروس زنجیر کرده نگاهداشته بودند. از این میدان گذشته از تخته پل عبور نموده وارد میدان ارک شدیم. فشنون زیادی در چهار سمت صف کشیده منتظر ما بودند. توپ بسیاری هم در دو طرف میدان گذاشته بودند. در نزدیکی درب بزرگ عمارت سربازها صف بسته بودند. از میان صفوف که گذشتیم احترامات نظامی بعمل آوردند. ۳۰ قدم بعمارت مانده تخت‌روان را نگاهداشته سفیر و ما همه از اسب پیاده شدیم و نزدیک تخت آمده بااحترام هدایا و نامه را از تخت بیرون آوردیم. چون وارد عمارت شدیم از دالان تاریک ممتدی عبور نموده بحیاط کوچکی رسیدیم. در اینجا **نوروز خان ایشیک آقاسی باشی** و **محمد حسینخان مروی** منتظر ما بودند. چون پادشاه ایران از دولت انگلیس احترام منظور نموده نمیخواست مدت ملاقات با سفیر بطول انجامد و از آنطرف دهه عاشورا بود و آشکارا پذیرائی ما منافی با قانون مذهبی بود، ما را در تالار بزرگ نپذیرفتند و در عمارت معروف به **خلوت‌خانه** پذیرائی کردند. خلاصه بعد از نیمساعت توقف در کشیک‌خانه به ایشیک آقاسی باشی خبر دادند که پادشاه ایران حاضر پذیرائی است. آنگاه وارد بدیوانخانه شدیم بعد از ورود ایشیک آقاسی سفیر و اجزاء را بترتیبی که باید قرار داد. اول ایلچی که نامه در دست داشت. بعد من که حامل هدایا بودم. بعد سایر اجزاء باین ترتیب ما را جلوی تالاری بردند خیلی دور از تالار قطار ایستاده تعظیم کردیم و قدری پیشتر رفته باز ایستاده مجدداً تعظیم نمودیم. چند قدمی جلو رفته بار سوم تعظیم بجا آوردیم و ایشیک آقاسی باشی معرفی از ما نمود. ما و ایلچی که سر هارفورد جونس نام داشت کفشها را اینجا کنده وارد اطاق شدیم. میرزا شفیع صدراعظم نامه را از دست سفیر گرفته خدمت پادشاه گذاشت. بعد مجموعه هدایا را از من گرفته پهلوی نامه نهاد و ایلچی بزبان انگلیسی نطق نمود. **جعفر علی‌خان** مأمور انگلیس در شیراز که سمت مترجمی داشت آنرا بفارسی ترجمه کرده پادشاه ایران اذن جلوس بسفیر انگلیس داد و روی صندلی که برابر او حاضر کرده بودند نشست و این اول مرتبه بود که سفیر دولت خارج در حضور پادشاه ایران جلوس نمود. ایلچی در وسط نشسته من در دست راست او ایستاده و جعفر علیخان در سمت چپ. بالادست من میرزا شفیع صدراعظم، پهلوی میرزا شفیع حاجی میرزا محمد حسین‌خان امین‌الدوله. پهلوی او میرزا رضاقلی بعد ایشیک آقاسی باشی و سایر اتباع سفارت پشت سر ما ایستاده بودند. بعد از انقضای سلام بهمان ترتیب که وارد شده بودیم مرخص و خارج گشتیم. در این روز پادشاه ایران روی تخت معروف بتخت طابوس جلوس کرده بود و چون ایام عاشورا بود بجهت تعزیه‌داری لباس پادشاه عبارت از یک کاتبی تیره‌رنگ مفتول دوز بطانه خز بود و تاجی مخروطی بر سر داشت و پذیرائی ما در تالار معروف به طنبی بود. در ماه فوریه ۱۸۰۹». «مطالب کتاب مرآت‌البلدان راجع باینموضوع در اینجا ختم میشود».

موریر گوید^{۲۲۳} وقتیکه سه بار تعظیم کردیم تقریباً بحضور شاه نزدیک شدیم. رئیس تشریفات با صدای بلند گفت شهریارا، قبله عالم، سر حارفورد جونس سفیر پادشاه انگلستان، برادر اعلیحضرت شهریارا، که حامل نامه و هدایای پادشاه انگلستان است، استدعای تشریف به خاکهای مبارک را دارد. پادشاه ایران از درون اطاق با صدای بلند گفت: - «خوش آمدید». در این هنگام ما کفشهای خود را بیرون آورده بحضور شاه رفتیم. وقتیکه ما وارد اطاق شدیم سفیر ما رفت بطرف تخت پادشاه که نامه را گرفت و برد در جلو پادشاه بر زمین گذاشت بعد مراجعت نمود و سینی هدایا را از دست من گرفت و برد پهلوی نامه پیش شاه گذاشت. پس از آن سفیر خطابه خود را بزبان انگلیسی از روی نوشته شروع بخواندن نمود. اول پادشاه ایران بمحض شنیدن یک تکانی خورد بعد معلوم بود که از شنیدن آن خوشحال است همینکه خطابه بآخر رسید فوراً جعفر علی‌خان نماینده دولت انگلیس مقیم شیراز جلو آمده ترجمه فارسی آنرا بعرض شاه رسانید این است ترجمه آن خطابه:

«**اعلیحضرتنا**، پادشاه متبوع من برای تجدید روابط اتحاد و یگانگی که از سالیان دراز بین پادشاهان ایران و انگلستان برقرار بوده مرا باستان بلندمرتبه اعلیحضرت شاهنشاهی روانه نموده است و مأمورم نیت صمیمانه شهریار خود را بسمع ذات مقدس ملوکانه برسانم.

این مأموریت مهم و خدمت بزرگ که بمن محول شده آنرا پیوسته برای خود در تمام ایام زندگانی یک نوع افتخار بی‌مانند و سعادت دائمی تصور خواهم نمود و حال که این نامه پادشاه محبوب خود را تسلیم مینمایم امید و اطمینان کامل دارم که تحت عنایت و الطاف بی‌پایان اعلیحضرت شاهنشاهی واقع خواهم شد.

آرزومندم خداوند متعال که تمام سوانح روزگار در ید قدرت اوست در ازدیاد سعادت و اقبال شاهنشاهی نظر مخصوصی عنایت فرماید و امید است که دوستی و اتحاد و یگانگی و منافع ایران و انگلیس از این بعد ثابت و توأم و برقرار باشد».

پادشاه ایران پس از آن گفت که دوستی این دو مملت قدیمی است و امید است که بعدها این دوستی روز بروز زیادتر گردد. بعد شاه سؤال کرد: - برادر من پادشاه انگلستان حالش چگونه است؟ دماغش چاق است؟ احوالش چطور است. بعد سؤال کرد آیا شاه فعلی انگلستان پسر پادشاه سابق است که اتباع او با ایران روابط داشته‌اند؟..... وقتیکه گفته شد این همان پادشاه است که در آن زمان هم سلطنت میکرد بعد شاه گفت عجب! فرانسوی‌ها در این باب هم دروغ گفته‌اند. (چونکه فرانسویها شهرت داده بودند که پادشاه انگلستان مرده است).^{۱۲۴} در این بین صندلی آوردند و به سفیر اجازه دادند در حضور پادشاه ایران جلوس نماید و این اولین سفیری بود که بچنین افتخاری نایل آمد. بعد شاه رو بسفیر نموده فرمود: برادر من پادشاه انگلستان که شما را بسمت وزیر مختاری فرستاده که در دربار ما مقیم باشید بسیار انتخاب خوبی کرده است و اظهار رضایت و خرسندی نمود. بعد از مسافرت سؤال کرد و سئوالات دیگر که خیلی خودمانی بود نمود. پس از آن اعضاء سفارت یکی یکی معرفی شدند و شاه گفت: - «خوش آمدید» و آنها هم تعظیم کردند و بعد از همان راه و به همان طریق که آمده بودیم مراجعت نمودیم».^{۱۲۵}

موریر، جزئیات تمام داستان ورود سفیر انگلیس را که خود یکی از همراهان او بده بیان میکند و از مهمانی‌هایی که رجال دربار فتحعلی‌شاه از آنها مینمودند و احتراماتی که نسبت بآنها بعمل می‌آوردند یکان یکان را حکایت میکند. از آنجمله میگوید در یک مهمانی مجللی که در خانه میرزا شفیع صدراعظم بود هنگامی که مجلس تمام شد میخواستیم بمنزل خود برویم. صدراعظم ما را مشایعت نمود و برای ثبوت ارادت و صمیمیت خود نسبت بسفیر پادشاه انگلستان برلیان بسیار نفیسی که در انگشت خود داشت بیرون آورد و به سفیر پیشکش نمود و خواهش کرد سفیر آنرا برای یادگار از او قبول نماید و این عمل را برای آن کرد که صمیمیت و علاقه خود را نسبت بمان نشان بدهد. سفیر نیز خواهش او را قبول نمود.

جان ویلیام کی که تاریخ جنگ‌های افغانستان را نوشته در جلد اول کتاب خود در صفحه ۶۹ راجع بموضوع مذاکرات سر حارفورده جونس با میرزا شفیع نمیتوانست مقصود خود را خوب درک کند و یک ماده صریح و روشن میخواست که بجای آن نوشته شود. در مقابل اصرار سر حارفورده جونس که همین ماده صحیح است صدراعظم اظهار نمود که نمیخواهد گول نماینده دولت انگلیس را بخورد. این حرف به وزیر مختار انگلیس گران آمد و نمیتوانست این توهین را تحمل کند. از جای خود حرکت نموده یک تکانی بصدراعظم داد که بین وزیر مختار و دیوار صدراعظم فشار دید. بعد قراردادی که نوشته شده بود روی فرش بود برداشته داد بموریر که همراه بود و یک لگد هم بچراغ که در مقابل میسوخت زد که چراغ بیک طرف افتاد خاموش گردید. وزیر مختار انگلیس با همراهان خود از اطاق تاریک بیرون آمده سوار اسب خود شده بسفارت‌خانه رفتند. ایرانی‌هایی که در آنجا حضور داشتند گفتند این فرنگی دیوانه شده است».

موریر شرح مفصلی راجع بمذاکرات مواد و شرایط معاهده بین دولتین ایران و انگلیس حکایت میکند. میگوید:

«اگر چه بملاحظات من از ذکر بعضی مطالب و مذاکرات که در این روزها در جریان بود خودداری میکنم و نمیتوانم آنها را برشته تحریر در آورم چونکه غالب آنها مسائل سری سیاسی بودند. ولی همینقدر میتوانم بگویم که سفیر اعلیحضرت پادشاه انگلستان توانست موضوع جنرال ملکم را جبران نماید که سال گذشته بواسطه نفوذ فرانسویها در دربار فتحعلی شاه از ورود او بایران جلوگیری نمودند. اینک سفیر پادشاه انگلستان موفق شد فرانسوی‌ها را از دربار فتحعلی‌شاه بیرون کند. با اینکه حکومت هندوستان نهایت ضدیت را با سر حارفورده جونس نشان میداد با این حال سفیر موفق شد مقصود دولت پادشاهی انگلستان را بخوبی انجام دهد و مقام از دست رفته را مجدداً در دربار پادشاه ایران بدست آورد و نفوذ انگلیسها را در ایران از نو برقرار کند... اغلب شبها تا نزدیک صبح با صدراعظم و رجال اول دربار شاه ایران مشغول مذاکره شرایط معاهده بودیم. بعضی اوقات چنان خسته و وامانده میشدیم که صدراعظم و امین‌الدوله در یک گوشه اطاق روی زمین افتاده بغیر خوابشان بلند میشد. من و سفیر بدون رعایت هر چیزی در گوشه دیگر افتاده بخواب میرفتیم.

با اینکه میرزا شفیع صدراعظم مرد فهمیده و بااطلاع و از دنیا آروز اروپا بخوبی آگاه بود باز در میان مذاکرات جدی که گرم مباحثه مواد و شرایط معاهده بودیم رو میکرد بسفیر و از او خواهش مینمود سفیر تاریخ عالم را از بدو خلقت بیان نماید. یا اینکه رو میکرد بمن و سؤال مینمود آیا من عیال برده‌ام یا نه. و بعضی سئوالات عجیب و غریب دیگر مینمود که هیچ مربوط بموضوع نبود».^{۱۲۶}

راجع بشرایط و مواد معاهده موریر حکایت‌های بامزه نقل میکند که شرح آنها باعث تطویل کلام است. در یکجا گوید:

«بالاخره پس از آنکه در مواد و شرایط توافق نظر حاصل شد درباره تقدم تاریخ هجری و میلادی یک بحث طولانی بعمل آمد که کدام یک از دو تاریخ مقدم باشد، بالاخره قرار شد در نسخه فارسی تاریخ هجری مقدم باشد و در نسخه انگلیسی تاریخ میلادی و مباحثه با این قرار خاتمه یافت».^{۱۲۷}

اینک آن معاهده:

معاهده بین دولتین ایران و انگلیس که بنماینده سر حارفورده جونس از طرف دولت انگلستان، میرزا محمد شفیع معتمدالدوله صدراعظم و حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله از طرف دولت شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۵ محرم الحرام ۱۲۲۴ هجری (مطابق ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ میلادی) در تهران منعقد شده است.

الحمد لله الكافي الوافي الباقي و الحافظ، اما بعد در اينموقع كه نماينده مختار و سفير فوق العاده اعليحضرت پادشاه انگلستان، سر چارفورد جونس، وارد طهران پايتخت ايران شده است و اعتبارنامه مهور اعليحضرت پادشاه انگلستان را همراه دارد و مأموريت دارد با دولت عليه ايران روابط مودت و يگانگي دبرينه را مستحكم نمايد تا اينكه رشته اتحاد و صميميت بين مملكتين ايران و انگلستان محكم و ثابت و قوي گردد؛ بنا بر اين اعليحضرت شاهنشاه ايران بموجب فرمان مخصوص كه تسليم نماينده مختار و سفير مخصوص پادشاه انگلستان شده جناب ميرزا محمد شفيح معتمد الدوله صدر اعظم ايران و حاجي ميرزا محمد حسين خان امين الدوله را كه يكي از وزراء عظام ميباشد معين فرمود كه با نماينده مختار فوق الذكر در مواد و شرايط عهدنامه كه مبنی بر اتحاد و يگانگي كامل باشد بين مملكتين برقرار نمايند بطوريكه خير و صلاح دولتين باشد.

در نتيجه پس از مذاكره و مباحثه در جلسات عديده نمايندگان مأمور و مختار طرفين مواد و شرايط ذيل را برای سعادت و نفع طرفين معين و برقرار نمودند:

ماده اول - نظر باینكه مدتی وقت لازم است تا اینکه يك معاهده مفصل برای ایجاد اتحاد و يگانگي كامل بين مملكتين مرتب و مقرر گردد و نظر باینكه اوضاع و كيفيات فعلی دنیا ايجاب ميكند كه يك مقررات و ترتيبات فوری و بدون فوت وقت برقرار گردد لهذا نمايندگان مختار طرفين قبول مينمايند كه مواد ذيل برای مقدمه و اساس يك معاهده مفصل و دائمی بين دولتين ايران و انگلستان ميباشد، علاوه طرفين قبول مينمايند كه معاهده مفصل مذکور كه حاكي نيست و تعهدات طرفين است و بامضاء و مهر نمايندگان فوق الذكر بعدها ميرسد اساس و اتحاد و يگانگي طرفين معاهدتين خواهد بود.

ماده دوم - طرفين قبول مينمايند اينمواد مقدماتی كه با دست حقيقت و صميميت مقرر و مرتب شده است تغيير و تبديل نخواهند شد بلكه نتيجه آن اين خواهد شد كه روز بروز دوستی و صميميت بين دولتين زياد شود و اين دوستی و صميميت بين دو پادشاه عظيم الشان و اخلاف و جانشينان و اتباع و ممالك و ايالات و ولايات و متصرفات آنها برای همیشه باقی خواهد ماند.

ماده سوم - اعليحضرت پادشاه ايران لازم ميداند اعلام كند كه از تاريخ اين عهدنامه مقدماتی يا مجمل هر قرارداد و عهدنامه ايكه با هر يك از دول اروپا منعقد نموده باطل و لغو ميباشد و اجازه نخواهند داد كه قشون دولت اروپائی هر دولتی ميخواهد باشد، از ايران عبور نمايد و يا بطرف هندوستان يا بطرف يكي از بنادر آن مملكت رهسپار شود.

ماده چهارم - هر گاه قشونهای دول اروپائی بمتصرفات و قلمرو اعليحضرت شاهنشاه ايران حمله نموده باشند و يا اینکه حمله نمايند دولت پادشاهی بریتانیای کبیر با اعليحضرت پادشاه ايران يکعه قشون خواهد داد و يا عوض آن قشون يک مساعدت مالی خواهد نمود. علاوه مهمات جنگی از قبيل توپ و تفنگ و غيره و صاحب منصيان باندازه ای كه نفع هر دو طرف باشد و اين قوا برای اخراج قشون مهاجم خواهد بود و عده اين قوا و مبلغ مساعدت مالی و ميزان مهمات جنگی و غيره در آن معاهده مفصل و دائمی بعدها معين خواهد گرديد.

هر گاه پادشاه انگلستان با چنين دولتی صلح كند در اين صورت پادشاه انگلستان سعی و كوشش بی انتهای خود را بكار خواهد برد كه بين دولت عليه ايران نیز با آن دولت صلح برقرار گردد. اما اگر خدای نكرده كوششهای پادشاه انگلستان بلااثر ماند در اينصورت قشونهای دولت انگليس و با مساعدت مالی كه مبلغ آن در عهدنامه های مفصل بعدی معين ميشود در اختيار دولت شاهنشاهی ايران خواهد بود و يا اینکه وجه معين و مقرری تأديه خواهد شد و اين ترتيب و قرار ماداميكه قشون دولت اروپائی در خاک ايران توقف دارند باقی و برقرار خواهد بود تا اینکه صلح بين دولت عليه ايران و آن دولت اروپائی واقع شود.

علاوه طرفين قبول مينمايند هر گاه بمتصرفات دولت پادشاهی انگلستان در هندوستان از طرف افغانها هجوم يا حمله شود اعليحضرت پادشاه ايران يك عده قشون برای حفظ هندوستان بموجب مقررات عهدنامه مفصل بعدی مأمور خواهند نمود.

ماده پنجم - هر گاه با اجازه شاهنشاه ايران يك عده از قشونهای انگليسی وارد خليج فارس شده و در جزيره خارک يا بنادر ديگر بخشکی پياده شوند البته بهيج وجه حق تصرف و تملك در اين جزاير يا بنادر نخواهند داشت و از تاريخ انعقاد عهدنامه مقدماتی يا مجمل اين عده قشون در تحت فرمان و تعليمات پادشاه ايران قرار خواهند گرفت و عده اين قشون در معاهده مفصل تعيين خواهد گرديد.

ماده ششم - ولی اگر قشون فوق الذكر بر حسب امر و اجازه شاهنشاه ايران در جزيره خارک يا بنادر ديگر پياده شده توقف نمايند رفتار حكام بنادر ميبايست با آنها از روی صميميت و دوستانه باشد و يك فرمان شاهنشاهی خطاب بفرمانفرمای ايالت فارس شرف صدور يابد كه هر مقدار آذوقه لازم دارند در مقابل وجه نقد به نرخ عادله روز بآنها بدهند.

ماده هفتم - هر گاه بين دولت عليه ايران و افغانستان جنگ واقع شود اعليحضرت پادشاه انگلستان را در آن میان دخالتی نخواهد بود مگر اینکه بميل طرفين واسطه صلح شود.

ماده هشتم - طرفين متعاهدتين تصديق مينمايند كه نيت باطنی و مقصود اصلی از اين مواد مقدماتی برای دفاع ميباشد و هم چنين تصديق مينمايند ماداميكه اين مواد مقدماتی معاهده بقوه خود باقی است اعليحضرت شاهنشاه ايران داخل در دشمنی بار آورد و يا برضرر و صدمه متصرفات انگلستان در هندوستان تمام شود.

اين معاهده بموافقت و صوابديد طرفين خاتمه پذيرفت و باين اميد ميباشند كه دائمی و ابدی خواهد گرديد و نتيجه آن بهترين ثمرات دوستی و يگانگي و صميميت بين دو پادشاه عظيم الشان خواهد شد.

بشهادت ما كه نمايندگان مختار طرفين ميباشيم و آنرا مهم و امضاء ميكنيم اين معاهده در طهران پايتخت ايران در ۲۵ محرم الحرام ۱۲۲۴ هجری نبوی (مطابق ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ ميلادی) منعقد گرديد.

موریر گوید:

«پس از انعقاد عهدنامه شاهنشاه ایران ما را بحضور طلبید و مهربانیهای زیاد نمود و خلعت داد. بعد از موضوعات متفرقه سئوالات نمود. از آنجمله از آمریکا پرسید که این مملکت چگونه است؟... شما چگونه بآن مملکت مسافرت میکنید؟... آیا آن مملکت زیرزمین است؟... یا چه طور؟... بعد از وضع حکومت انگلستان سئوالات نمود و پیدا و آگاه است که پادشاه انگلستان بدون دخالت پارلمان انگلیس بانجام اموری مجاز نیست و اظهار تعجب نمود چگونه ممکن است برای اقتدارات پادشاه بتوان حدی قائل شد. بعد صحبت روی مناسبات ناپلئون پیش آمد که با ایران داشت. پادشاه ایران شکایت زیاد نمود و بعد باشاره سر، ما را مرخص کرد.

عصر همان روز بمنزل صدراعظم رفتیم. در این مجلس میرزا شفیق صدراعظم عهدنامه ایران و فرانسه را که در فین کن اشتهای در سال ۱۸۰۷ بسته شده بود بما ارائه داد. این عهدنامه در روز کاغذ بسیار مرغوب با خط بسیار عالی نوشته شده بود و آن را در یک جاد مخمل سیاه‌رنگ جا داده بودند و در هر گوشه آن با یک استادی ماهرانه‌ای نقش عقاب با بالهای باز نقاشی شده بود و حرف نون را که اول اسم ناپلئون باشد در وسط جلد با یک تاج گل زردوزی نموده بودند مهر بزرگ بر آن خورده بوده بطوریکه مهر از آن آویزان بود و آنرا در یک جعبه ساده طلائی جای داده بودند. بعلاوه این عهدنامه را **تالیران**^[۲۹] و **ماره**^[۳۰] هر دو امضاء نموده بودند و میرزا رضا سفیر و نماینده مختار ایران نیز مهر و امضاء کرده بود.^[۳۱]

من از این عهدنامه که دارای چهارده ماده بود در همان جا سواد برداشتم.

در ایران هیچ رعایت حفظ اسرار نمیشود و اهمیت بمستور داشتن مطالب سری نمیدند چنانکه در مورد خود ما هم همینطور بود. مثلاً روزی یک مطلب بسیار سری بود که میبایست باطلاع پادشاه ایران برسد و جواب آنرا خودشان بدون اینکه کسی ملتفت شود بدهند. سر حارفرورد جونس این مطلب را در مکتوبی نوشت و مرا مأمور نمود که آنرا توسط صدراعظم بعرض شاه برسانم و جواب بگیرم. همینکه من در دربار مکتوب را بدست صدراعظم دادم پاکت را در حضور تمام حضار که بیش از بیست نفر بودند بر خلاف تذکرات من باز نمود و بلند بلند خواند که همه کس از مضمون آن اطلاع پیدا نمود. بعد آنرا پیش شاه برد و مرا گفت منتظر باشم تا شاه جواب بدهد. من قریب پنج ساعت منتظر شدم. بعد مرا بحضور طلبیدند. شاه مدتی با حرارت در این موضوع بیانات مینمود بعد ما را مرخص کرد. من فهمیدم بیانات مینمود بعد ما را مرخص کرد. من فهمیدم بیانات شاه چه بود. همینکه باطاق اولی برگشتیم صدراعظم به همان سبک سابق جواب کاغذ را بلند بلند خواند و منشی نوشت و بمن داد. با اینکه مطلب خیلی خیلی سری بود قریب بیست نفر بلکه بیشتر از موضوع سئوال و جواب و مضمون آن کاغذ آگاه شدند.

نمایندگان فرانسه باصرار و جدیت سفیر فوق‌العاده پادشاه انگلستان از دربار ایران اخراج شدند و هنگامیکه ژنرال گاردان سفیر فوق‌العاده ناپلئون می‌خواست از راه روسیه بفرانسه برود به عباس میرزا نایب‌السلطنه دستور دادند که مانع رفتن او از راه روسیه شده و از راه آذربایجان با مأمورین مخصوصی او را بفرستند.

برای گرفتن جواب نامه پادشاه انگلستان فتحعلی شاه ما را بحضور طلبید، اول صحبت از ناپلئون پیش آمد. پادشاه ایران قسم خورد که بناپارت بوسیله او باین مقام و درجه رسیده است و در ظرف سال آینده خواهید دید که معدوم خواهد گردید. بعد نامه پادشاه را که در جواب پادشاه انگلستان نوشته بود در یک جلد بسیار زیبای نقاشی‌شده بما دادند، مهر آن در روی ورقه علیحده بود و در پائین کاغذ زده بودند بعد از حضور شاه مرخص شدیم.^[۳۲]

1. ↑ تاریخ جنگهای افغانستان (جلد اول صفحه ۵۰)

2. ↑ Lucien Bonaparte

3. ↑ جان ویلیام کی (صفحه ۵۴)

4. ↑ General Fiphinestone

5. ↑ Metclaf

6. ↑ Captain Pasley

7. ↑ جان ویلیام کی (جلد اول صفحه ۵۷)

8. ↑ مسائل شرق وسطی تألیف انگس همیلتون «Angus Hamilton» صفحه ۶۸ چاپ لندن ۱۹۰۹»

9. ↑ تاریخ جنگهای افغانستان تألیف جان ویلیام کی (صفحه ۶۳)

10. ↑ Morrier

11. ↑ Mr. Bruce.

12. ↑ سفرنامه موریر (صفحه ۲۲)

13. ↑ لرد کرزن مینویسد: «سر حارفرورد جونس باین نیت بایران فرستاده شد که فرانسویها را از

ایران بیرون کند. - جلد اول (صفحه ۵۷۷)

14. ↑ Dr. Jukes

15. ↑ سفرنامه موریر «صفحه ۶۹»
16. ↑ Mr. Sheridan
17. ↑ Captain Sutherland.
18. ↑ Cornet Willock.
19. ↑ موریر شرح این مسافرت را از روز ورود به بندر بوشهر تا روز ورود بطهران در یکصد و هشتاد و چهار صفحه نوشته است و اینکه در فوق نوشته شده فقط خلاصه بسیار مختصر آن می باشد.
20. ↑ Windsor Castle.
21. ↑ Trafalgar.
22. ↑ Mosaic.
23. ↑ A Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor, (1808-1809) by James Morier, London. 1812. (P 189)
24. ↑ در این تاریخ پادشاه انگلستان جرج سوم بوده، (جلوس سال ۱۷۶۰، وفات سال ۱۸۲۰ میلادی) مدت شصت سال تمام سلطنت نموده. وقایع مهم در زمان او رخ داد مانند جنگ‌های آزادی ایالات متحده آمریکا؛ انقلاب فرانسه؛ شورش ایرلند و جنگ‌های ناپلئون که تمام در ایام سلطنت جرج سوم اتفاق افتاد.
25. ↑ سفرنامه موریر (صفحه ۱۹۱)
26. ↑ سفرنامه موریر (صفحه ۲۰۰)
27. ↑ سفرنامه موریر (صفحه ۲۰۲)
28. ↑ ملکم گوید «موفقیت‌های سر حارفرورد جونس تماماً بوسیله رشوه بوده چنانکه در آن اوقات بدون رشوه غیرممکن بود موفقیت حاصل شود. حل تمام قضایای سیاسی در ایران فقط بوسیله طلا قطع و فصل میشود. هر گاه یکی از عمال دولت فرانسه باید اخراج شود قیمت عزل او درست مثل تعیین قیمت یک اسب خریداری است. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول زیاد نمیتوان یک قدم برداشت. (جان ویلیام کی جلد اول صفحه ۷۲)
29. ↑ Talleyrand. Prince de Bénévent
30. ↑ Marer
31. ↑ اینک مجدداً فرصتی بدست آمد تا بار دیگر راجع به ناپلئون وارد بحث شویم و علل و اسبابی را که موجب از بین رفتن و در هم شکستن قدرت فوق‌العاده او گردید جستجو نمایم.
- اوضاع قاره اروپا را در آن موقع بایستی اجمالاً از نظر بگذرانیم و ببینیم اثرات آن در آسیا و مخصوصاً در ایران چه بوده است و سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران چگونه تغییر لون داده و این بار چگونه در دربار فتح‌الشاه نفوذ پیدا کرده‌اند. در متن تاریخ اشاره شد که چگونه **مسیو ژوبرت** فرستاده مخصوص ناپلئون معاهده‌ای بین ایران و فرانسه منعقد نمود و در نتیجه **جنرال گاردان** با ۷۰ نفر صاحب منصب و مهندس و معلم بایران آمده مشغول کار شدند.
- تازه دولت ایران میرفت از آمدن صاحب‌منصبان فرانسه استفاده نماید که جنگ ایلو بین فرانسه و روسیه واقع گردید. این جنگ منجر بشکست قشون روس شد و معاهده تیلسیت در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۸۰۷ مابین فرانسه و روسیه منعقد گردید که اوضاع اروپا را بکلی تغییر داد و شرح آن گذشت.
- در این معاهده اختلافات بین روس و فرانسه مرتفع گردید. ناپلئون واسطه صلح بین روسیه و عثمانی شد روسیه هم واسطه دوستی بین فرانسه و انگلیس گردید و این دو امپراتور برادروار دست دوستی و اتحاد بهم دادند.
- الکساندر امپراتور روس** در این برخورد بیش از پدر خود پول اول مفتون ناپلئون شد و ظاهراً تمام پیشنهادهای او را قبول نموده با نهایت صمیمیت و دوستی این دو امپراتور از هم جدا شدند و رفتند که روی نقشه تقسیم اروپا بین فرانسه و روس کار بکنند.
- بطوریکه قبلاً هم اشاره شد ضمن خواهش‌های الکساندر امپراتور روس که از ناپلئون داشت یکی هم این بود که فرانسه وساطت او را برای ایجاد دوستی بین امپراتور فرانسه و انگلستان قبول نماید. ناپلئون نیز در آن موقع برای پیش بردن خیالات خود بیش از هر کسی باستقرار صلح در اروپا مایل بود و خیلی هم آرزو داشت اختلافات بین دولین فرانسه و انگلیس فعلاً بر طرف شود، ولی دولت انگلستان بهیچ طریق مایل نبود که ناپلئون دیکتاتور اروپا گردد و احکام او در تمام قاره اروپا نافذ باشد. با آنکه در آن تاریخ تمام اروپا تحت نفوذ ناپلئون قرار گرفته و قشونهای فاتح فرانسه بزور سرنیزه بر تمام سلاطین قاره اروپا تسلط پیدا کرده بودند و تمام بنادر را بروی تجارت با انگلستان مسدود نموده بودند با تمام این احوال دولت انگلیس بهیچوجه حاضر نبود در مقابل ناپلئون سر تسلیم فرود آورد چرا؟...
- زیرا او بخوبی میدانست که هر وقت و هر زمان اراده کند میتواند ملت اروپا را با اهرم طلای خود بحرکت در آورد. (نقل از کتاب خاطرات ناپلئون بناپارت تألیف بورین صفحه ۲۴۲) - بنابراین بصلح با ناپلئون تن در نداد.
- تنها چیزی که در هنگام ملاقات دو امپراتور در تیلسیت ابداً مورد توجه قرار نگرفت و راجع بان هیچ مذاکره نشد همانا موضوع ایران بود. در صورتیکه بموجب قرارداد دولیت ایران و فرانسه ناپلئون استرداد ایالات قفقاز و گرجستان را بدولت ایران تعهد نموده بود. ظاهراً در این باب مابین آنها صحبتی بمیان نیامده است و اگر هم قراردادی بین آنها داده شده کسی اطلاعی ندارد ولی از ظاهر امر پیداست که ناپلئون چنین فکر میکرد که اگر ایران در دست روسها باشد بهتر است تا اینکه بدست انگلیسها بیفتد. زیرا که بدوستی روسها میتوان امیدوار بود ولی انگلیسها دشمن خطرناک و غیرقابل اصلاح فرانسه میباشند. (نقل از کتاب مسافرت دوسرسی؛ چاپ پاریس ۱۹۲۸) - و دلیل این فکر نیز واضح است، زیرا قبل از اتحاد بین دولین فرانسه و روس ناپلئون نهایت درجه مساعدت خود را نسبت بایران نشان میداد، چنانکه حاضر شده بود همراه جنرال گاردان ۴۰۰۰۰ پیاده‌نظام و ۱۰۰۰۰ قبضه تفنگ و ۵۰ عراده توپ در تحت هدایت صاحب‌منصبان مجرب فرانسه روانه نماید و حتی فرمان اجرای آن نیز صادر شده بود.

ناپلئون منظوریش از این مساعدت آن بود که دولت ایران بتواند در قسمتهای شرقی مملکت رویسه حملات مؤثری بکند. علاوه بر این میخواست آن خیال دائمی و اصلی خود را که عبارت از وارد آوردن ضربت مهلکی بر انگلستان بود عملی نماید و تصور نموده هندوستان معدن طلاهای غیرقابل اتمام انگلستان است و بواسطه همین ثروت سرشار هندوستان است که انگلستان میتواند با طلای تمام نشدنی خود دول اروپا را بر علیه فرانسه برانگیزاند. این بود که میخواست دولت ایران قادر باشد و بتواند اسباب زحمت روسها را در سرحدات شرقی آن مملکت فراهم بیاورد و راهنمای فرانسه برای حمله به هندوستان باشد و برای همین مقصود بود که مقارن این احوال دولت عثمانی را وادار نمود که بدولت فرانسه اعلان جنگ داده با او داخل مبارزه گردد.

بهر حال پیداست که معاهده تیلسیت به تمام این خیالات خاتمه داد و نقشه جهانگیری ناپلئون را بکلی عوض کرد. در ضمن ایران هم از خاطر ناپلئون فراموش گردید و گرفتاریهای دیگر در پرتقال و اسپانیول برای او فراهم آوردند که مدتها دیگر صحبت ایران بمیان نیامد حتی دولت عثمانی نیز در ضمن معاهده تیلسیت وجهالمصالحه شد و آن دولت هم از نظر ناپلئون افتاد.

مدتی روسیه در میان واسطه بود که ناپلئون و انگلستان التیام پذیرد ولی بطوریکه قبلاً اشاره شد انگلیسها تن در ندادند و اشکالاتی که در پرتقال و اسپانیول برای ناپلئون ایجاد کردند ماده دشمنی را شدیدتر نمود. در این هنگام است که ایران در نظر دولت انگلیس مجدداً دارای اهمیت میگردد و انگلیسها حس میکنند باز ناپلئون باتفاق روسها از راه ایران خیال حمله به هندوستان را دارد و جنرال گاردان نیز با هفتاد نفر صاحب منصبان خود مشغول حاضر نمودن قشون ایران و تهیه مهمات هستند. همچنین فکر میکنند که جنرال گاردان علاوه بر اینها مأمورین دارد صلح را بین دولتین ایران و روس برقرار کند و برای همین مقصود با فرمانده کل قوای روس در قفقاز داخل مکاتبه شده است.

بهمین دلیل بار دیگر حکومت هندوستان **سر جان ملکم** و دربار لندن **سر هارفورد جونس** را مأمور دربار ایران نمودند که شرح آن بتفصیل در متن تاریخ گذشته خواهد گذشت. اینک به گرفتاریهایی که برای ناپلئون در اسپانیول و پرتقال و اطریش ایجاد نمودند نیز مختصر اشاره‌ای مینمائیم و شرح مبسوط آنرا بفصل هفتم کتاب موکول میداریم.

گرفتاریهای ناپلئون در اسپانیول و پرتقال و دخالت مسلحانه انگلیسها در آن دو مملکت سایر دولت مغلوب اروپا را که تا این تاریخ ساکت و آرام نشسته ولی منتظر فرصت بودند بخیال انداخت که علیه ناپلئون و نفوذ او قیام کنند. اول دولت اطریش جسارت نموده به تحریک علنی انگلیسها و تشویق سری روسها بالاتر از همه با پول سرشار انگلیسها بدولت فرانسه اعلان جنگ داد. البته این اعلان جنگ مستقیماً بدولت فرانسه نبود بلکه ظاهراً بر علیه متحدین نواحی رن فرانسه ولی در باطن بر ضد فرانسه بود. در نهم ماه اپریل ۱۸۰۹ جنگ رسماً شروع گردید.

در ۱۱ همان ماه ناپلئون از این واقعه مطلع شده دو ساعت بعد از رسیدن این خبر بطرف آلمان روانه شد و بقشون باواری ملحق گردید. ۶ روز پس از اعلان جنگ قشون اطریش را تهدید نمود و بطرف وینه رهسپار شد. از طرف دیگر انگلیسها باطریش وعده کمک داده بودند ولی هنوز قشون آنها بمحل نرسیده بود که ناپلئون وارد وینه پایتخت اطریش گردید. ناپلئون در اندک مدتی قشونهای اطریش را در هم شکست و شرایط صلح را به اطریش تحمیل نمود و معاهده‌ای بین دولتی در ۱۴ اکتبر ۱۸۰۹ منعقد گردید. ناپلئون عجله داشت که کار اطریش را زودتر فیصل داده هم خود را مصروف جنگهای اسپانیول کند زیرا که انگلیسها در آن قسمت قشون فرانسه را در مضیقه گذاشته بودند و هر روز فشار آنها زیادتز میبشد.

در اینموقع عدم رضایت آنها نیز بمنتهی درجه رسیده بود و حتی یکنفر از آلمانها عملاً اقدام نمود که ناپلئون را بقتل برساند. اگر در اینجا داخل در جزئیات سوانح زندگی ناپلئون شویم از مقصودی که در نظر است دور خواهیم افتاد. اینک در جستجوی عللی بر میآئیم که آن علل باعث شد روابط ناپلئون با روسیه قطع گردد.

گویا اولین تخم کینه که در بین امپراطورین کاشته شد همانا انتخاب **ماربالویزا** دختر امپراطور اطریش بود که ناپلئون بزنی اختیار کرد. چون قبلاً ناپلئون خواهر الکساندر را خواستگاری کرده بود و وصلت انجام نگرفت الکساندر این موضوع را یکنوع توهین نسبت به خاندان سلطنتی روسیه تصور نمود). **الیسون** صفحه ۲۰۹ جلد ۱۵).

بعلاوه توسعه قلمرو ناپلئون در اروپا و الحاقات ممالک تازه بامپراطوری فرانسه که روز بروز بقدرت و نفوذ ناپلئون میافزود نیز حس حسادت امپراطور روسیه را تحریک نمود. مثلاً در اندک مدتی ایالات فرانسه از ۸۴ منطقه حکومتی به ۱۳۰ منطقه رسید و جمعیت آن از ۳۶ میلیون به ۴۲ میلیون نفوس بالغ شده بود.

این ترقیات احساسات بسیار بدی در قلب امپراطور روس ایجاد نموده بود و قضیه مزاجت با دختر امپراطور اطریش نیز مزید بر علت شد و از این تاریخ به بعد الکساندر دنبال بهانه میگشت که با فرانسه قطع روابط نموده خود را از قید سیاسی ناپلئون آزاد کند.

یکی از علل دیگر که بقطع روابط کمک نمود موضوع لهستان بود؛ امپراطور روس وحشت داشت که مبدا ناپلئون باحیای سلطنت لهستان اقدام کند. برای جلوگیری از این پیش آمد اقدام نمود با ناپلئون قراردادی مخصوص منعقد کند که پادشاهی و استقلال لهستان تجدید نشود. ناپلئون نیز روی موافقت نشان داد و مایل هم بود که امپراطور روس را از خود راضی نگهدارد چونکه برای ناپلئون در اسپانیول گرفتاری زیاد پیدا شده بود و نمیخواست دشمنان دیگر برای خود تهیه کند. در این موقع تمام دولت مغلوب اروپا از زبانی قدرت و نفوذ ناپلئون در وحشت بودند و بهمین دلیل در سال ۱۸۱۰ عهدنامه‌ای بدستور وزیر امور خارجه روسیه در پترزبورگ تهیه شد و وزیر مختار فرانسه **کالن کورت «Calain Court»** آنرا امضاء کرد، باین مضمون که سلطنت لهستان هرگز برقرار نخواهد شد و طرفین معاهدتین هر دو با رضایت تمام قبول مینمایند که در آینده در هیچ نقطه از اروپا با اسم لهستان محلی وجود نداشته باشد و سکنه هیچ کجا بنام ملت لهستان نامیده نشود و آن قسمت از مملکت و آن عده از سکنه که در سابق با اسم لهستان معروف بوده در آتیه این اسم از نوشتجات رسمی و عمومی محو خواهد شد. امپراطور روسیه از این عهدنامه و قرارداد بسیار مسرور و راضی گردید و مجدداً بمدح و ثناء ناپلئون مشغول شد. اما ناپلئون بعداً اصلاحی در این عهدنامه بعمل آورد باین مضمون که ناپلئون لهستانیها را برای استقرار سلطنت لهستان تشویق خواهد کرد، ولی امپراطور روس قبول نکرد و تهدید نمود هر گاه این عهدنامه که بامضای وزیر مختار فرانسه رسیده رعایت نشود، او (الکساندر) مسئول صلح آتیه اروپا نخواهد بود و گر چه شخصاً حمله نخواهد نمود ولی اگر باو حمله کنند از خود و وطن خود دفاع خواهد کرد.

در این تاریخ روسها دانستند که ناپلئون نسبت بلهستان سوءنظر دارد پس ب فکر دفاع افتادند و در اطراف آن مملکت شروع بساختن استحکامات نمودند. این اقدامات روسها سبب شد که ناپلئون توسط وزیر مختار خود مقیم پترزبورگ از فرانسه راجع باین عمل توضیح بخواهد. در جواب گفتند بهمان دلیل است که فرانسه عده زیادی قشون و مهمات بشمال آلمان اعزام میدارد.

بمرور اختلافات بین دو امپراطور زیاد شد تا اینکه در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۰ بموجب فرمان امپراطور روس در تمام ممالک روسیه بنادر و سرحدات روس برای تجارت با انگلستان آزاد گردید و این اقدام دولت روس رابطه حسنه دولتین را متزلزل نمود.

متعاقب آن از ورود مقدار زیادی امتعه فرانسه بروسیه ممانعت بعمل آوردند و بعداً مستحفظین سرحدات خود نیز افزودند و دولت روس یک یادداشت رسمی بتمام دول اروپا صادر نمود که در ضمن آن بعملیات ناپلئون در ممالک اروپا اعتراض کرد.

سال ۱۸۱۱ نشان می‌دهد که دو دولت معظم آن عهد اروپا هر دو خود را برای جنگ تجهیز مینمایند و از طرفی هم سعی مینمودند دول دیگر اروپا را با خود همراه کنند. ناپلئون اطربیش را در طرف خود داشت. آلمان را هم با دادن یک امتیازات تازه و با انعقاد یک عهدنامه دیگر که تا حدی جنبه سری داشت با خود همراه نمود و با آن عقد اتحاد بست که در جنگ با روسیه مساعد فرانسه باشد و از ورود امتعه انگلیسی از راه روسیه ممانعت کند.

از آنطرف انگلیسها آنچه که در قدرت خود داشتند با دولت روس مساعدت کردند و از هیچ کمکی مضایقه ننمودند.

دشمنی دیرینه بین روس و عثمانی را خاتمه دادند و بین آنها صلح برقرار کردند و یک معاهده تجارتي در اوایل ۱۸۱۲ بستند، چنانکه عنقریب ملاحظه خواهید نمود همان عمل را هم در ایران در سال ۱۸۱۳ برای روسها انجام دادند و عهدنامه گلستان را بین ایران و روس منعقد نمودند. در باب روابط روس و عثمانی در زمان ناپلئون در آتیه بیشتر توضیح داده خواهد شد.

بالاخره دولت سوئد نیز با سعی و کوشش انگلیسها در اوایل سال ۱۸۱۲ با اتحاد روس و انگلیس وارد شد و تمام سعی و کوشش ناپلئون برای جلب مساعدت سوئد بی نتیجه ماند.

جنگ فرانسه با روس در بهار سال ۱۸۱۲ شروع گردید که شرح آن خارج از موضوع ماست.

اما در مورد ایران، اقدامات مختصر ناپلئون و ورود یک عده صاحب‌منصبان فرانسوی و فراگرفتن ایرانی‌ها فنون نظامی اروپا را در اندک مدتی، تمام اینها در ذهن مآاندیش انگلیسها خطرات وحشت‌انگیزی را مجسم مینمود.

در اینموقع از یکطرف انگلیسها نسبت بایران سوءنظر پیدا کرده بودند و از طرفی ایرانیها نسبت به عبارات و تفسیرهایی که انگلیسها در مورد و شرایط عهدنامه‌های منعقد فیما بین دو دولت مینمودند ظنین شده بودند و نمایندگان ایران در قراردادهای بعدی مخصوصاً در معاهده ۱۴ ماه مارس که **سرگور اوزلی** از طرف انگلیسها در انعقاد آن سمت نمایندگی داشت دقت زیاد مینمودند، بطوری که این دقت آنها به سرگور اوزلی بر می‌خورد و با میرزا شفیع صدراعظم با تندگی و خشونت رفتار مینمود.

سیاحت‌های سرگور اوزلی در ایران و آشنا شدن او بجزئیات امور سیاسی ایران و همچنین به اخلاق و صفات درباریان این مملکت، او و همراهان او مخصوصاً موریر را نسبت بایران فوق‌العاده بدبین نموده بود. بعلاوه هوش سرشار ایرانیان و قوای دماغی فوق‌العاده آنها انگلیسها را در وحشت داشت مبادا کی از دول اروپائی قدم پیش گذاشته ایران را اداره نمایند. آنوقت در ایران یک قوه‌ای تشکیل خواهد شد که برای منافع انگلیس در آسیا زبان‌آور خواهد بود.

از این بعد بطوریکه از تاریخ روابط سیاسی آنها با آسیا و ممالک شرقی بر میآید پیداست که در هر جا قوایی یا نکته اتکائی یا یک دولت و حکومت مقتدر مشاهده کنند فوراً بقلع و قمع آن میکوشند، مخصوصاً از خارج و داخل مدعیانی برای آن ایجاد میکنند تا آن قوه، نقطه اتکاء و یا دولت قوی و حکومت مقتدر در نتیجه کشمکشهای خارجی و داخلی از بین برود. آنوقت بسهولت و آسانی نیت سیاسی که دارند انجام میدهند.

اگر شما تاریخ روابط سیاسی انگلیس را با ممالک شرقی مطالعه کنید به‌همین نتیجه خواهید رسید.

این همه مستعمرات که دولت انگلیس در روی کره داد تاریخ تصرف هر یک از آنها را مطالعه کنید به همین نتیجه خواهید رسید.

32. [↑]سفرنامه موریر (صفحه ۲۱۹-۲۱۵)

منبع: fa.wikisource.org